



## بخش کتابخانه مرکزی نخستین کتاب «بوسستان» که بر طرف «بوسستان» بگذشت

(بخش اول)

دکتر جعفر مؤید شیرازی

(تقدیم به روان دکتر غلام حسین یوسفی) دانشگاه شیراز

پوشیده نیست که متن پردازان دیروز و امروز ما پروردگان مکتبی هستند که آموزگاران شایسته‌های تصحیح علمی را از دانشوران غربی آموخته‌اند. دهه‌های آغازی قرن بیستم زمانی است که عملاً دریچه‌های اینگونه پژوهش بر روی ما گشوده می‌شود و اندکی دیرتر نتیجه آن در ویرایش برخی از متن‌های نارسای جلوه می‌کند. شاید هیچ یک از سنت‌های فرهنگی غرب، چنین چالاک، جابرا نه و یکجا در ایران ما بر کرسی قبول ننشسته باشد و این از آن روست که خلوص و تقدس موضوعی، بیشترین ضمانت پذیرش را برای این تحفه گرانمایه فراهم کرده است. آن آموزگاران فرزانه و شاگردانشان بی‌گمان شایسته احترامند، اما نه آوازه فراگیر استادانی چون قزوینی، فروغی، بهار، فرزانفر، دهخدا، همایی، اقبال، نفیسی، بهمنیار، مدرس رضوی، مینوی، معین، خانلری و... - و نه متنهای ارجمندی که به دست ایشان فراهم شده، هیچ یک، نباید از پی آمدگان را چشم بسته و به دور از اندیشه و ابتکار به دنباله روی بی‌چالش کشاند.

این طبیعی دانش و معرفت است که در حیطة آن هیچ راه و روشی را نتوان به اعتبار کوششهای یک نسل، ماندگار و بی‌نقص گرفت. دشواریها رابطه مستقیم با ویژگیهای کار دارند و طبیعی است که بروز آنها با تناوب و تدریج همراه باشد. نوآوری ویژه کشف و ارائه روش نیست، هموار کردن روشمندیها نیز نیاز به نوآوریهای پیوسته و پیگیر دارد. تنها از چشمه‌هایی که یکریز می‌جوشند آب تازه و خوش گوار نوشیده‌ایم. نمایان‌ترین کاستی در کار متن پژوهان ما این است که حتی نواندیش‌ترین و گستاخ‌ترین آنها (نفیسی، خانلری و اخیراً جوانترها) همواره در چهارچوبی پیش ساخته زنجیری بوده

وحد و فصل کارشان، اگر توانسته‌اند، برابر با همان سرعت غربیان بوده است. برای این استادان، تکلیف روشن بوده است؛ «اساس» قرار دادن نسخه‌ای با اعتبار نسبی و اغلب مشکوک - که صفات «دیرینه‌ترین و...» به آن می‌چسبیده، سنجش این نسخه‌ها با دستنویسهای دیگر و آوردن موارد اختلاف در هاشم. و البته در همه حال از پروای لغزش در دور ماندن از مفهوم «امانت داری» بر خود لرزیدن.

از کنار این «امانت داری» نمی‌توان به آسانی گذشت. اینجا باید گفت و تأکید کرد که «امانت داری» برای این گرامیان در حد یک «تابو» دهشت‌انگیز بوده است. تا آنجا که گهگاه این دهشت راه صلاح را بر آن عزیزان بسته است. گویی این نفوس زکیه آمده بودند تا به بهانه تصحیح متون، امانت داری خود را اثبات کنند و طرف این قرارداد غیر قابل نسخ هم اغلب نسخه نویسان بی‌سواد و حق‌العمل کار بوده‌اند و نه آفرینندگان آن شاهکارها یا نرهنگ این آب و خاک.

گفته‌اند و نوشته‌اند و بیجا هم نبوده که در بسیاری از این متنهای تصحیح شده می‌توان دهها و صدها مورد را نشان داد که با مشکوک یا نادرست بودن «نسخه اساس» و در دست بودن بدلای موجّه، تصحیح‌کننده بسیار محترم، زاویه امن «امانت داری» را بر خود تیاشوفته و از همان رفع تکلیف «میکانیکی» معهود و تسلیم بلاشروط فراتر نرفته است.

خوگر شده‌ایم و گفته‌اند «از عشق بدتر خوگری است» بر فوج فوج نادرست‌ها در ارجمندترین متنهای فارسی می‌گذریم و مادام که چهره مقدس مصحح در هاله‌ای از همان امانت داری و هم‌انگیز محفوظ باشد، نارساییهای کارش را با آسان‌گیری و بی‌سوئی نادید می‌گیریم. نه تنوع نسخه بدلها که با روشن شدن نسخه‌های جدید و «معتبر» در حاشیه چاپهای «منقح» افزونی می‌گیرد، نه درماندگی خواننده بیگناه در چنبر متون غرائب آثار و نه حتی بانگ نارسای منتقدان، هیچ یک برای متن پردازان بسیار امین ما ایجاد تکلیف نکرده و نمی‌کند. بزرگواران، سردرپیش به راه خود می‌روند و بر باریکه تعهد نامعقولشان چنان با نفس مطمئن دست در آغوش‌اند که به راستی خبر از هر چه در دو عالم هست ندارند.

نمی‌دانم حال آن ارواح طیبه و کسانیکه هنوز تخطی از «سنت سلف صالح» را کفر

می‌دانند، چه خواهد بود اگر بدانند که عدد گوناگونیهای (VARIETY) ضبط در نازنین بوستان سعدی از ۱۶ / ۰۰۰ (شانزده هزار) در گذشته است؟! و این به آن معنی است که خواننده معصوم منظومه سعدی در هر بیت، (بوستان ۴۰۰۰ بیت است) با چهار ضبط گوناگون روبروست! و این هم افزودنی است که این آمار تقریبی، مربوط به گوناگونیهای ضبط شده است و گرنه با ارقامی شگفت‌انگیزتر روبرو می‌شدیم (۱)

گذشته از معتقدان «روش التقاطی» در تصحیح متون که در ایران کم نمود بوده‌اند، بیگمان پژوهشگرانی هم بوده و هستند که در برخورد با ناگزیریهای متن، دلیرانه می‌ایستند و اجتهاد می‌کنند و حتی از «تصحیح قیاسی» باک ندارند. اما این مایه از روشن بینی و استقلال عمل، اگر برای تصحیح آثار غربی کارساز باشد، برای میراث فرهنگی ما کامبخش نیست.

از دست نوشته‌های کهن غربی آنچه تصحیح می‌شود ویژگیهای خود را دارد و قیاس مطلق آنها با نسخه‌های بازمانده از ادب و فرهنگ ما درست نیست. توجه به یکی از موارد اختلاف که اتفاقاً عمده‌ترین مورد هم هست، یعنی «اختلاف در نوشتار» و کیفیت آن، بسنده است تا بپذیریم که در تصحیح آثار فارسی نیاز به دخالت هوشمندانه پژوهشگر در جوانب تحقیق و دست زدن به اجتهاد و «تصحیح قیاسی» چندین برابر بیش از آثار همانند غربی است.

نگاهی آزاد از جانبداریها به صورتهای ساده و مستقل حروف در نوشته‌های آن سوئی و جای گرفتن یکسان آنها در واژگان و آنگاه استقلال نوشتاری واژه‌ها، می‌رساند که آنان را کار از دستی دیگر است. بگذریم، از بیگانه بودن منتهای آن قوم با نقطه‌های یگانه و چندگانه و بالا و پایین، و تزام آنها با دندانها و صورتهای چارگانه «آغازی، میانی، پایانی و آزادی» حروف و بیشمار احتمالات مربوط به پیوست و گسست سخن پاره‌ها و...

روشن است که نبود این چگونگی‌ها در نوشته‌های عتیق باختری، تصحیح متن را برای پژوهنده، تا یک پنجم وظایفی که ما داریم ممکن است کاهش دهد و نیز تا آن درجه که

می‌شناسیم او را متعهد به «عهد امانت» و حفظ صورت دستنویسها سازد.

سخن از ترجیح و تأیید یا چیزی نزدیک به این معانی نیست. در نوشتار غربی هم مسلماً کمی وکاستیهایی هست و بسا که در کار اصلاح آن هم باشند. وظیفه اول و آخر ما هم این است که داشته‌هایمان را مادام که کاراً هستند، پاس داریم و به آنها هم ببالیم. اکنون هم سخن از گرفتاریهای ویژه‌ای است که متن پرداز ما با آن روبروست و هم حرفه‌ای غربی او ممکن است از نوعیت آنها بی‌اطلاع باشد. این سخن هم ملازم با این واقعیت است که پژوهشگر ما راهی جز درگیری مستقیم با این گرفتاریها نیست.

سخن ما در این رشته گفتار از بوستان سعدی است. از سمومی خواهیم گفت که در کشاکش زمان بر این گلزار سعدی پرورد گذشته است، از شکستگیها و خزان‌روئی‌ها که داغ آنها نه در خاطره که بر چهره بوستان مانده است. از زخمهای کهنه و زبر سر و سینه این فریبای روزگاران که درمانگریهای فرزندان را چشم می‌دارد. بازشناسی چگونگیهای درد و جهات بی‌سامانیها اولین گامهای درمانگری و تیمارداری است و گامهای بعدی را باید با توجه به کارهای انجام شده برداشت. از این روست که در این گفتارها هم از نبوده‌ها و نداشته‌ها می‌گوییم و هم از یافته‌ها. باشد که با سخن از بی‌سامانیهای متن و شرح بوستان و آنچه از دست ما در بازیافت ارزشهای این کتاب ساخته بوده است، کاردانان را به چاره‌اندیشیهای روشمند در کار بوستان و دیگر آثار ادبی فارسی برانگیزیم.

پذیرفته‌ایم که پروا و پرهیز را با حقیقت‌جویی کار نیست. از این رو به دور از «ملاحظات» راه می‌پیماییم و آرزو می‌کنیم که از بی‌آزمی و آزریم بیجا درامان باشیم. با این همه، نگاه ما به کرده‌های پیشینیان سپاسمندان و احترام‌آمیز است. زیرا نزدیک نداریم که در هر حال، دست‌مایه اصلی ما از نتیجه رنجها و راست جانیهای آن دانشیان است. اگر هم در ناگزیریها رویه سخن رنگ راه‌گیری و چالش یابد، روی با روشی است که برخی از بزرگان در کار سعدی‌شناسی داشته‌اند، نه با شخص ایشان.

از زنده یاد دکتر غلام‌حسین یوسفی بیش از دیگران یاد می‌شود و این را دو دلیل است. یکی آنکه کارهای غبطه‌انگیز او در شناخت هنر سعدی، شایسته همه گونه نقد و نظر

است و دیگر آنکه بوستان و گلستان ویراسته و مشروح آن استاد بیشترین مایه بحث را به دست داده و سبب شده است تا کوششهای دراز آهنگ من در راه رسیدن به متن درست آثار سعدی و تفسیری راست از هنر او هنجار و آهنگ یابد.

هم از این روست که فروتنانه این گفتارها را - تا پایان - به روان روشن دکتر یوسفی اهداء می‌کنم. بیگمان بزرگی چون او - و هر که چون او باشد - تلخ و شیرین این مباحث را حتی در صورت مهر گلایه‌ها پذیرا خواهد بود. بادا که در این راه به آفرین پارسایان بر کام باشیم.

یادداشت:

۱- اینکه گفتارها - به دلائلی - به ترتیب ابیات بوستان پیش نمی‌رود و جای پوزش است.  
۲- شماره ابیات و یادداشتها جز در مواردی که تصریح می‌شود بنابر بوستان به تصحیح دکتر یوسفی است.

۳- کوشش شده است تا گفتارها بر اسناد معتبر یا استدلالهای روشن متکی باشد و در چارچوب محفوظی که بیشتر مفسران قرآن کریم بنابر «یفسر بعضه بعضه» داشته‌اند.

۴- دکتر یوسفی در تصحیح بوستان ۱۰ نسخه خطی عتیق داشته و نسخه‌های اساس اول و دوم ایشان نشانه‌های «گ» - ها داشته است. ما تعداد نسخه‌های یک گروه را با یک عدد نشان می‌دهیم.

۵- دکتر یوسفی مراجعه به بوستانهای معتبر چاپی هم داشته است، اما این مراجعات از نظر ما کارساز نبود بنابراین در تمام موارد بکار این دانشوران مراجعه مستقیم داشته‌ایم و به نامشان هم در همه موارد تصریح می‌شود: فروغی، امیر خیزی، ناصح، دانش، خزائلی، میرخانی، میرعماد.

۶- با همه دقتی که شده و می‌شود، بر این باوریم که در چنین کار همیشه احتمال لغزش هست. بنابراین منت پذیر راهنمایی استادان هستیم و به راه سعدی می‌رویم که:

لکن الجاهل ان خاطبني قلتُ سلاما.

۷- در تصحیح نادرستی‌ها، دستیابی به اصالت کار سعدی مورد نظر بوده و خواهد بود، نه صورت احیاناً پسندیده‌تر یا زیباتر و...

و اینک اصل گفتار:

## (۱)

بیت ۶- یوسفی، دانش، امیرخانی، خط میر عماد:

وگر خشم گیرد به کردار زشت      چو باز آمدی ماجرا در نوشت

«ز کردار» پذیرفته و جایگزین می‌شود.

بیت از دیباچه بوستان و در وصف خداوند است. خداوند - و نیز هیچ کس دیگر - هرگز به کردار زشت - خطا و گناه - خشم نمی‌گیرد بلکه به گناهکار خشم می‌گیرد و از گناه او. بنابراین به کردار زشت که حداقل موضع چنین توهمی است، اگر هم بتواند به معنی «به واسطه و دلیل کردار زشت» باشد، اصیل و از گوینده‌ای استاد چون سعدی نیست.

گویندگان توانا قطعاً از عبارتها و حتی کلمه‌هایی که احتمال دوگانه خوانده شدن داشتند پرهیز می‌کردند. زیرا ممکن بود صورت دوم و غیر مقصود عبارت یا کلمه، دستاویز دشمنان گوینده شود و او را متهم به ناتوانی یا بدزبانی کنند. گذشتگان ببری موردی که معنای ناپسندی بتواند از سخن استخراج شود اصطلاح «ایهام القباحه» را داشتند و ادبای متأخر هندی در این موارد «راه لزوم» و «مظنه الزام» را زبانزد کرده بودند (شاعری در هجوم منتقدان - دکتر شفیع کدکنی - آگه ۱۳۷۵ ص ۴۷) بنابراین حرف اضافه «به» خطا یا تصرفی از سوی نویسان ناآگاه است.

دلیل مسلم دیگر بر این واقعیت، این است که حرف «از = از» در جایی از عبارت آمده که به اصطلاح نحویان زبان عربی «موضع اشتغال» است. به این معنی که این حرف به صورت همزمان دو نقش دارد. هم برای «خشم گرفتن» و هم برای «باز آمدن» حرف اضافه است: «خدا از کردار زشت خشم گیرد - تو از کردار زشت باز آمدی». پوشیده نیست که بنابر چگونگی خواندن، این حرف اضافه منحصر به یکی از دو فعل شود؛ اگر پس از «گیرد» وقف کنیم «ز» در انحصار «باز آمدی» است و اگر پس از «زشت» وقف کنیم، منحصر است به «خشم گیرد».

حال اگر «ب = به» را به جای «ز» بنشانیم، این نقش دو جنبه به عهده «به» خواهد بود و

چون این در حرف «از - به» معنای متضاد به فعلها می دهند، مسلم است که منظور، با «به» حاصل نمی شود و این حرف، در بیت مورد سخن باید «از» باشد. دو صورت را به نثر می خوانیم تا به روشنی دریابیم که صورت دوم اصولاً عملی نیست:

۱- اگر خداوند «از» کردار زشت تو خشم گیرد، هنگامی که «از» گناه باز آمدی، آنچه را که شده است کنار می گذارد و می بخشد.

۲- اگر خداوند «به = بر - بواسطه» کردار زشت تو خشم گیرد، هنگامی که «به - بر» آن گناه باز آمدی...

این هم امتیازی حسی است که از جهت موسیقی کلام «زکردار زشت» بر «به کردار زشت» ترجیح دارد، بویژه که در مصراع دوم «چو باز آمدی» هم با اولی همنواست.

تأیید: نسخه اساس دوم یوسفی (ه) فروغی، ناصح، میرخانی، خزائلی و... - : زکردار زشت.



(۲)

بیت ۱۴ - بنابر ضبط یوسفی:

ادیم زمین سفره عام اوست چه دشمن براین خوان یغما چه دوست

«براین خوان یغما چه دشمن چه دوست» پذیرفته و جایگزین می شود.

در ضبط دکتر یوسفی که منحصر به این چاپ از بوستان است «براین خوان یغما» بی هیچ دلیل یا اضطرار بلاغی و شعری، در میان عبارت آمده و مصراع را ناهموار کرده است. طبیعت جمله در زبان فارسی و شیوه سعدی چنین نیست.

استاد، در مصراع نخست سخن از «سفره عام» گفته و دلیلی ندارد که «خوان یغما» که بدل و مفسر آن است، از آن فاصله بگیرد و با این فاصله گیری در میان تعبیر پاکیزه، سالم و طبیعی «چه دشمن چه دوست» هم، شکستگی اندازد. بوستان، خود مفسر بوستان است و مصحح

- ۱- برای (زبهر) نهادن چه سنگ و چه زر (بیت ۱۵۴۰)
  - ۲- چه بر تخت سلطان، چه بردشت کُرد (بیت ۲۸۲۰)
  - ۳- چه مردان لشکر، چه خیل زنان (بیت ۲۵۷)
  - ۴- چه رند پریشان شوریده بخت چه زاهد که بر خود کند کار سخت (بیت ۲۰۶۶)
  - ۵- چه آن را که بر سر نهادند تاج چه آنرا که بر گردن آمد خراج (بیت ۷۰۵)
- در مصرعهای زیر که هر دو، مصراع دوم است و اضطرار قافیه در کار بوده، «پیش همت - پیشش» از آن رو در میان ترکیب آمده که اصل ترکیب به تنهائی «چه مثنی زرش، چه خاک - چه گنجشک، چه مرد» به صورت طبیعی، در بحر بوستان «متقارب مثنی مقصور» نمی گنجیده، یعنی گوینده را اضطرار مضاعف (وزن و قافیه) بوده است:

- ۱- چه مثنی زرش پیش همت چه خاک (بیت ۲۸۱۳)
  - ۲- به کشتن چه گنجشک پیشش چه مرد (بیت ۲۵۲۲)
- بدین ترتیب مسلم است که در ضبط دکتر یوسفی، این شکستن دست و پای سخن، از سعدی نیست و کار متذوقی کم آگاهی یا حافظه‌ای برآمیزنده و بی وفا بوده که در نسخه‌های دیرینه بروز کرده است.
- تأیید: ۶ نسخه خطی از منابع یوسفی، فروغی، امیرخیزی، ناصح، دانش، خط میرعماد، میرخانی.
- ۵ نسخه خطی از منابع دکتر یوسفی، فروغی، امیرخیزی، دانش، خط میرعماد، خزائلی: براین خوان یغما چه دشمن چه دوست.

یادداشت: دکتر یوسفی از چاپها فقط اختلاف ضبط فروغی را ثبت کرده است (ص ۱۴/۴۲۰) یک نسخه خطی یوسفی: بدین خوان یغما، مصحف «برین = براین» است.



(۳)

بیت ۱۸- بنابر ضبط یوسفی و... چنان پهن خوان کرم گسترد که سبمغ در قاف نسمت خورد



چاپ یوسفی، پس از بیت یاد شده این بیت را ندارد:

لطیف کرم گسترکار ساز که دارای خلق است و دانای راز

و دکتر یوسفی از نبود آن سخنی نگفته است.

«بیت پذیرفته و در همین موضع جایگزین می شود.»

زیرا بیتی است که از لحاظ بافت، سبک کلی، مضمون و هم آهنگی با ابیات پیشین، و حسین، اصیل و برابر با باور سعدی می نماید. در مورد اخیر باید افزود که بیت در مصراع دوم، صتعه تفسیر «خلق و امر» است که بنابر «ألا له الخلق والأمر - الاعراف ۷۱» بیان یک ضرورت کلامی است که دنباله آن به بیت بعد هم کشیده می شود (که در چاپ یوسفی مضبوط است):

مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

تأیید: فروغی، امیر خیزی، دانش، ناصح، میرخانی، خزائلی، خط میرعماد (یک بیت

دنبالتر):

عیناً، لطیف کرم گستر کار ساز...



(۴)

بیت ۳۲ - ضبط یوسفی، فروغی، ناصح، خزائلی:

قدیمی نکوکار نیکی پسند به کلک قضا در رحم نقش بند

«قدیم» پذیرفته و جایگزین می شود.

می دانیم و نیازمند بحث نیست که سعدی در مسائل بنیادی مذهب، از جمله در موضوع صفات خداوند، ناچار مقید به مسلمات کلامی و تعاریف «متکلمین اشعری» است. (سعدی و حسن و قبح افعال. دکتر احمد احمدی. ذکر جمیل سعدی. یونسکو و وزارت فرهنگ و ارشاد. جلد ۱) و مانند هر متشرع آگاه، تجاوز از این حدود اجماعی را ناروا می دارد. صفت «قدیم» بنابر کلام عمومی اسلامی، ویژه خداوند است. این صفت، در برابر «مُحَدَّث» به معنی وجودی است که در زمان احاطه نمی شود، ازلی و ابدی است و جز ذات خداوند، مصداقی حقیقی و مستقل

ندارند. برخی که قرآن و پیامبر را به بیانی «قدیم» خوانده‌اند، به اعتبار اتصال ماهوی آنها با خداست. اگر «قدیم» جز ذات خدا نیست، نمی‌توان تعدادی قدیم را تصور کرد و آنگاه از میان آنها، یکی را با صفاتی دیگر آراست و گفت «قدیمی نکوکار نیکی پسند...» هیمالیا و مدیترانه را یک مصداق بیش نیست، نمی‌توان گفت «هیمالیایی سربه فلک، مدیترانه‌ای زیبا» مگر این که از خود هیمالیا و مدیترانه، صورتهای گوناگونی پیشاپیش تصور شود. تنها در این صورت اخیر است که می‌توان گفت «دیروز مدیترانه‌ای آرام داشتیم» که البته همین حد از تخیل و تصور نیز در مورد «خدای قدیم» جایز نیست. به سخن دیگر، چون معنایی مؤکد در میان است الفاظ موهمه را به آن راه نیست.

اگر سعدی در همین بوستان گفته است «عزیزی که هرک از درش سربتافت» و ما هم آن را می‌پذیریم، از آن روست که صفت «عزیز» به معنی «پیروز شکست ناپذیر» مطلق نیست، درجات دارد، یا تصور درجات در آن ممکن است. می‌توان کمی پیروز و تا اندازه‌ای شکست ناپذیر بود اما نمی‌توان اندکی «قدیم» را حتی تصور کرد.

پس بی‌هیچ تردید، سعدی گفته است «قدیم نکوکار...» و «قدیمی» محرف و نادرست است.

تأیید: ۵ نسخه خطی از منابع دکتر یوسفی، قریب، گراف، امیر خیزی، دانش، خط میرعماد،

میرخانی: قدیم نکوکار نیکی پسند.

\* \* \*

(۵)

بیت ۳۷ - ضبط یوسفی، فروغی، ناصح:

ز ابسرافکنند قطره‌ای سوی یم زصلب اوفتد نطفه‌ای در شکم

«زصلب آورد» پذیرفته و جایگزین می‌شود.

گوینده از چهار بیت پیشتر، شروع به بیان کارهائی کرده است در اثبات «فاعلیت خدا». فاعل همه این امور خدا است و بر این تأکید است. به همین دلیل هم تا پنج بیت بعد، باز با قدرت پروردگار در جلوه‌های گوناگونش کار داریم.

بنابراین، «اوفتد» که فعلی لازم است و اصولاً فاعل خارجی ندارد (شیئی خودش می‌افتد) نمی‌تواند درست و اصیل باشد. این فعل، گذشته از بی‌تناسبی و تباین با مضامین ۹ بیت پیش و پس، حتی با «افکند» که فعلی است در مصراع اول همین بیت، سازش ندارد.

از سوی دیگر، باور دینی و کلامی سعدی را در این مورد می‌شناسیم. سعدی با پایبندی به «کلام اشعری» هرگز در بیان قدرت قادری که مشیت قهار او بر ذره ذره کائنات حکم می‌راند، فعلی شناور در فضای «اختیار» چون «اوفتد» را رخصت بروز نمی‌دهد، هرچند «و ما تسقط من ورقة الا يعلمها - الانعام ۶/۵۹» (برگی از درختان فرو نیفتد مگر که خدا آن را بداند).

«افکند» نیز که در سه نسخه خطی از منابع یوسفی و چاپ خط میرعماد، در این موضع آمده، درست نیست. زیرا از یک سو تکرار فعل نخست است و مخدوش کننده «موازنه کامل» (برابر آوردن واژه‌ها و ترکیب‌های هم وزن ولی مختلف در دو مصراع) و از دیگر سو، با حرکت طبیعی نطفه از صلب به زهدان و مقدماتش نمی‌سازد. در صورتی که «آورد» با هر دو موضوع کمال سازش را دارد.

تأیید: یک نسخه خطی از منابع یوسفی، امیر خیزی، دانش، میرخانی:

ز ابسرافکند فطره‌ای سوی یم      ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم

یادداشت:

۱- ضبط کامل دانش «ز صلب آورد فطره‌ای در رحم» است و از جهت تناسب «صلب - رحم» صاف و پسندیده می‌نماید، اما چون ما به دنبال اصالت هستیم و نه ضبط زیباتر و از ضبط پذیرفته خودمان اطمینان بیشتری (به دلیل منابع) داریم، فعلاً ضبط یگانه دانش را در حاشیه می‌داریم.

۲- مصراع اول در نسخه اساس نخست از یوسفی (گ) و نیز دانش «نقطه‌ای سوی» را به دست می‌دهد. که احتمال دارد اصیل و از خود سعدی باشد و بعدها مورد تجدید نظر استاد

قرار گرفته باشد. سعدی «نقطه» را به معنی «قطره» در شعر عربی خود آورده است: *صفراء تحیی عظام المبت ان نقتت علی الثری نقطه من مرشف الحاسی* (شراب زردگونی که چرن از لب باده نوش بر خاک مرده فروچکد، استخوانهایش را زندگی بخشد - شعرهای عربی سعدی. مؤید شیرازی دانشگاه شیراز ص ۱۰۹)

بنابراین، شگفتی ندارد و اگر استاد برای آرایش «موازنه» و قرینه‌سازی هنرمندانه برای «نطفه» از «نقطه» بهره جسته و سپس به دلیل بیگانه‌وش بودن آن، جایش را به «قطره» داده باشد.

\* \* \*

### (۶)

بیت ۶۴ - بنا بر ضبط یوسفی، ناصح: *در این بحر جز مرد داعی نرفت گم آن شد که دنبال راعی نرفت راعی ... - داعی پذیرفته و جایگزین شد.*

بیت، بنا بر ضبط یاد شده هیچ معنای معقولی بدست نمی‌دهد و این بهترین دلیل است بر نادرستی آن. دکتر یوسفی برای توجیه این صورت از بیت کوشیده اما راه بجائی نبرده است. او هر دو واژه «داعی - راعی» را با استشهاد از قرآن، حدیث و کتاب لغت، سرانجام به «پیغمبر - ص» معنی کرده است. گوئی استاد زنده یاد توجه نداشته است که در این صورت معنی مستقیم بیت، چنین خواهد بود: «در این دریا جز مرد پیغمبر نرفت، آنکس که از پی پیغمبر - ص نرفت، گم شد». (بوستان سعدی. دکتر یوسفی ص ۲۱۱ ب ۶۴)

بر این فرض که «مرد پیغمبر» یا اصل «مرد داعی» در مصراع اول به معنی پیامبر اکرم - ص پذیرفتنی باشد - که البته نیست - آیا در نهایت می‌توان پرسید «اگر در این راه جز پیامبر اسلام - ص دیگری نمی‌رود و این خبر بدون استثناء را از سعدی می‌شنویم، چگونه است که خود سعدی بلافاصله همگان را دعوت به رفتن در آن راه و پیروی از آن حضرت می‌کند؟» و اخطار هم می‌دهد که هر کس این پیروی را نکند، گم می‌شود؟ آیا سعدی در این بیت به گونه‌ای

دیگر سخن می‌گوید؟

شادروان ناصح ضبطی برابر با دکتر یوسفی دارد اما توضیحش نارساتر است « در این دریا جز رادمردی که به حق و راه راست می‌خواند (خاتم پیامبران - ص) پویه‌گری و شناوری نکرد و آنکس گم‌گشت و از راه به چاه افتاد که به دنبال و بر پی نگاهدار و پاسبان و فرمانده خویش راه نیمود.» (بوستان، ناصح ص ۱۶).

دکتر خزائلی «داعی» را به معنی «اهل طلب و سلوک» گرفته که شگفتی‌آور است و طبعاً توفیقی هم در معنی کردن بیت ندارد. (بوستان، دکتر خزائلی ص ۱۲).

حقیقت این است که جای درست «راعی» در مصراع اول و جای درست «داعی» در مصراع دوم است. با این ترتیب تنها کار باقی مانده این است که معانی درست و مورد نظر از این دو کلمه را هم در یابیم. «راعی» که در مصراع اول است، نه به معنای «پیامبر - ص» است، نه به معنای «ثبان و سرپرست» و نه به معنای «نگاهداری پاسبان و فرمانده» بلکه در اینجا «راعی» به معنی مواظب و مراعات‌کننده است. این لغت را دقیقاً به همین معنی در شعر خاقانی داریم. خوشبختانه کاربرد لغت هم چنان استادانه است که معنی منظور، خود به خود به دست می‌آید:

هر دو رکن اند «راعی» دل من      عمران بین «مراعی» عمار

(دیوان خاقانی دکتر سجادی ص ۲۰۳)

می‌بینیم که تکلیف «مرد» هم که دست و پای شارحان را در حنا گذاشته بود، روشن است و حالا «مرد راعی» به معنی انسان «آزیر و مواظب» خوش‌به‌دل می‌نشیند. «داعی» هم در مصراع دوم معنای طبیعی و معمول خود را دارد «دعوت‌کننده، هدایت‌کننده، پیامبر اکرم ص». سخن شاعر از وادی هولناک شناخت حق است. این رادی به دریائی مانند شده است و شاعر می‌گوید در این دریا جز کسی که هوشیار و اهل مواظبت باشد، دیگری توفیق‌گذر ندارد، او به دلیل اهل توجه و مواظبت بودن، پیامبر را راهنما می‌کند و وارد دریای شناخت خدا می‌شود و آن که چنین نکند، در این مرحله هولناک گم‌شود. «داعی» برای پیامبر اسلام ص کاربرد قرآنی دارد و سعدی با توجه مستقیم به این موضوع عبارت خود را سازمان داده است «

و داعياً الى الله باذنه و سراجاً منيراً - الاحزاب ۴۶» در بکارگیری «راعی» هم جای این هست که گوینده به «فما رعوها حق رعایتها» (الحدید ۵۲ / آیه ۲۷) توجه داشته باشد در این صورت «راعی» آن است که رضوان و خشنودی خدا را پاس می‌دارد.

جان کلام بیت، تصوف منطبق با سنت و شریعت پیامبر اکرم است که آموزنده اصلی است در عرفان سعدی. شاهد این معنی را به فاصله یک بیت، از خود سعدی داریم:

خلاف پیامبر کسی ره‌گزید  
که هرگز به منزل نخواهد رسید  
محال است سعدی که راه صفا  
توان رفت جز در پی مصطفی  
(بیت‌های ۶۱ - ۶۷)

تأیید: ۵ نسخه خطی از منابع یوسفی، فررغی، گراف، امیر خیزی، میرخانی... داعی... یادداشت:

۱- نسخه اساس دوم یوسفی (ه): داعی... داعی - دارد. این ضبط نیز معقول و منطقی است و معنایش هم کم و بیش برابر با معنای ضبط پذیرفته ما. داعی، از «وعی - وعیاً» اسم فاعل است بمعنی «سخن نیوش و اندرزپذیر» با این ضبط معنای بیت چنین است: «تنها شخص پندپذیر را یارای رفتن در این دریاست، زیرا او حکمت پیروی از پیامبر اسلام (ص) را در یافته است، هرکس از پی آن حضرت نرود گم شود.» به یاد داشته باشیم که «داعی» در عربی لغتی معمولی و در فارسی لغتی بسیار ناآشناست؛ حداقل از «راعی» ناآشنا تر است.

۲- خزائلی، خط میرعماد: در این ره به جز مرد ساعی نرفت. این متن بر ساخته است و نتیجه چاره اندیشی نسخه پردازان برای متن نادرست. ساعی، نه با دریا تناسب مصرف دارد و نه با مصراع دوم می‌سازد.

\* \* \*

(۷)

بیت ۷۸- بنا بر یوسفی، امیر خیزی، خط میر عماد، دانش، میرخانی: چنان گرم در نیه غربت براند که در سدره جبریل از او بازماند «برسدره» پذیرفته و جایگزین می‌شود.

«سدره» کوتاه شده «سدره المنتهی» است که بنا بر مشهور مفسران قرآن و روایتهای اسلامی، درختی است بر کران بهشت یا آسمان یا عرش از نوع «کنار» چنان بزرگ که «سوار نیک رو در سایه آن هفتاد سال (و صدسال) تواند رفت.» (تفسیر گازر - ابوالمحاسن جرجانی - تصحیح استاد جلال الدین محدث ج ۹ ص ۲۵۸)

روشن است که «درسدره» که ضبط دکتر یوسفی و دیگر یادشدگان است، در درجه نخست یعنی «لابه لای درخت یادشده - یا چیزی نزدیک به این» که با توجه به ربط آن با رسول اکرم و جبریل، سبکی و سخافت آن آشکار است و ممکن نیست اصیل باشد.

نص آیه شریفه «عند سدره المنتهی» است (النجم / ۱۴ - ۱۶) به معنی «نزدیک، کنار درخت سدره ای که بر کران است». عبارت جرجانی هم «به نزدیک سدره المنتهی» است (تفسیر گازر - ج ۹ ص ۲۵۷) و این تصریحات می‌رساند که سعدی هم باید «برسدره» گفته باشد، بویژه که در مصراع اول حرف اضافه «در» آمده است و تکرار آن دور از سلیقه سعدی و فصاحت مطلوب اوست.

دانستنی است که دکتر یوسفی هم در تفسیر بیت، برخلاف ضبط خود و برابر پذیرفته ما سخن گفته است: «مقصود آن است که چون پیغمبر در معراج به سدره المنتهی (درختی در عرش) رسید، جبرئیل که... (بوستان - تصحیح دکتر یوسفی ص ۲۱۴) روشن است که «به» در عبارت شارح با «بر» سازش دارد، نه با «در». دکتر یوسفی از اختلاف ضبطهای مربوط به مصراع دوم یادی نکرده است.

تأیید: فروغی، ناصح، میرخانی، خزائلی: که برسدره جبریل از او... برای شناخت خط می‌شود و آن که چنین نکنند، در این مر \* \* \* \* \* می‌شود. از همین برای پیامبر اسلام می کاربرد قرآنی داده و سعدی یا توجه بستیم به این موضوع عبارت جدید یا سازمان داده است.

(۸)

بیت ۶۷۲ - بنابر یوسفی:

حکایت شنو کودک نامجوی پسندیده پی بود و فرخنده خوی

«پسندیده پی باد» پذیرفته و جایگزین می شود.

این بیت و نیز بیت پس از آن را ادیبانی که به تصحیح و شرح بوستان پرداخته اند، بدخوانده و بدتر ضبط و تفسیر کرده اند. تا آنجا که در حد آگاهی ما، هیچ یک از این دانش پژوهان نیست که به صورت درست این دو بیت و معنای مقصود از آنها، رسیده باشد. این ابیات را تا یک بیت دنبالتر نگاه کنیم:

خدیو خردمند فرخ نهاد

حکایت شنو کودک نامجوی

ملازم به دلداری خاص و عام

پسندیده پی بود و فرخنده خوی

شناگویی حق بامدادان و شام

که شاخ امیدش برومند باد

(ابیات ۶۷۱ - ۶۷۳)

سخن در ستایش شاه «ابوبکر سعد» است. گوینده در مصراع اول او را می ستاید و در مصراع دیگر دعا می کند که «شاخ امید او» یعنی فرزند و ولیعهدش «سعد ابوبکر» برومند باشد. این شاهزاده در سال تألیف بوستان (۶۵۵) نوجوان است و سه سال بعد به سال ۶۵۸ در حالی که دوازده روز از مرگ پدرش می گذرد و سکه و خطبه فارس به نام او شده است، از دنیا می رود. علامه قزوینی می نویسد: «سن اتابک سعد ابوبکر و تاریخ تولد او بعین نشد ولی... در عنقوان جوانی بدرود زندگی گفته» (مقالات قزوینی جلد ۳ - ع جریزه زاده، چاپ اول اساطیر ۱۳۶۳ ص ۵۷۲ - ۵۷۳)

سعدی در بیت دوم، این شاهزاده «سعد» را که همان «شاخ امید پدر» است، می ستاید و «حکایت شنو کودک نامجوی» می گوید و آرزو می کند که نسل او پای گیرد و خود او خوی خجسته یابد. استاد که دل بستگی خاص و نظر تربیتی نسبت به این تازه جوان و ولیعهد کشور دارد، ستایش او را با دعا و اندرز در هم می آمیزد «ملازم باد به دلداری از خاص و عام مردم و شناگویی خداوند به صبح و شام».



از این شاهزاده پسری بنام محمد عضدالدین می ماند که دوازده سال دارد و سعدی که در دعای به سعد ابوبکر می گوید «پسندیده پی باد» به این کودک نظر دارد.

دکتر یوسفی یادداشتی راجع به این کودک و پدرش آورده (بوستان. دکتر یوسفی ص ۲۲۴) که برگرفته از تحقیق بسیار با ارزش قزوینی (ممدوحین سعدی) است و متأسفانه بکلی نادرست است (درباره این موضوع و اشتباه قزوینی، سخنی مستقل خواهیم داشت با یادی احترام آمیز از آن علامه راستکار).

این ابیات ستایشی اگر چه به مناسبت مضمون یک داستان و به اصطلاح استطراداً بر قلم سعدی می رود، از لحاظ ساختار درست برابر است با ستایشهای مربوط به همین ابوبکر سعد و فرزندش، سعد ابوبکر، در دیباچه های بوستان و گلستان و نیز در قصیده بلند عربی راجع به کشتار بغداد به دست مغولان. در دیباچه بوستان حتی به مصراعی می رسمیم که قرینه ای منطبق است برای مصرع مورد سخن ما «که شاخ امیدش برومند باد» با ربط کنائی یکسان به ولیعهد، سعد ابوبکر (بیت ۱۹۳).

در ستایش دیباچه گلستان هم در بیت عربی از قصیده بغداد کارساز می شود و ساختار ستایشی یاد شده را عیناً با همان کنایه «که شاخ امیدش برومند باد» در صورتی زیبا به نمایش می گذارد:

«لقد سعد الدنيا به دام سعدة و ... جهان به او نیک بخت شد، سعادت او و سعد فرزندش بر دوام باد. آری نهالی که او ریشه اش باشد چنین بالنده شود، زیرا نیکویی گیاهان از نیکویی بذر آنهاست. (شعرهای عربی سعدی - مرید شیرازی. ص ۸۳)

دلائل و عذرهای تصحیح کنندگان و شارحین بوستان برای درماندگی در ضبط درست و دریافت مضامین این بیتها، کم و بیش چنین است:

نخست این که جای این ستایش، جایی طبیعی و معمول نیست. مضمون یکی از داستانها در میانه باب اول که بلندترین باب بوستان است، فرصتی به دست شاعر داده است تا هم شیرین کاری کند و هم شاه و ولیعهد اندرزشنورا به خدمتگزاری و دوستی مردمان و تقوای عملی ترغیب نماید. گویا همین غافلگیرانه بودن ستایش و هدایت است که یکی از شارحان

کتاب را گمراه کرده است تا مصراع «چو شیراز در عهد بوبکر سعد» را به صورت «چو شیر - از در - عهد بوبکر سعد» دریافت و معنی کند و در برابر مثلأ لغت «از در» هم توضیح «درخور و لایق» را بیاورد (شرح بوستان دکتر محمد خزائلی. انتشارات جاویدان ص ۷۲)

دیگر این که چون شارحان محترم ندانسته‌اند که «شاخ امیدش» در مصراع اول کنایه از فرزندش شاه است، «کودک» را که در بیت بعدی می‌آید، پاک بی‌ربط یافته و در باره آن تصمیم‌گیری کرده‌اند و در این کار سهم عمده از آن فروغی است. او می‌نویسد:

در همه نسخه‌ها کودک نوشته شده، تنها در یک نسخه دیده شد که (کانگو) بوده و آن را هم به «کودک» تبدیل کرده‌اند و چون مناسبتر از کودک است آن را انتخاب کردیم (بوستان تصحیح محمد علی فروغی. بروخیم ۱۳۶۱ ص ۴۰)

پس از فروغی، ناصح، دانش (ایرانپرست) و خزائلی هم «کانگو» را آورده‌اند و چون این «گونامجوی» را نمی‌شده «حکایت شنو» تصور کنند بیت و خرده‌ریزهای ناجورش را بزرگوارانه به خواننده بوستان سپرده و به راه خود رفته‌اند. خود شیخ فرموده که:

«اگر خواهی سلامت برکنار است.»

امیر خیزی که «کودک» را بنابر منابع خود ضبط کرده، در این مورد ساکت است. دکتر یوسفی تنها به این توضیح که «کودک» اینجا به معنی جوان است و شاهدهی بر این معنی، بسنده کرده است. و هیچ توضیحی برای «شاخ امیدش - حکایت شنو» و ارتباط ابیات نیاورده است و این در حالی است که در باره «ملازم» در بیت بعد آورده است: «پیوسته، مراقب و مواظب».

دیگر از موجبات گمراهی شارحان این بوده است که معنای «پسندیده‌پی» را در مصراع چهارم نفهمیده‌اند. امیرخیزی و خزائلی در این مورد سکوت عالمانه دارند، ناصح آن را به «مبارک قدم» و دکتر یوسفی به «نیکو روش» معنی کرده است (بوستانهای تصحیح ناصح و یوسفی ص ۱۶۶ و ۲۴۹) و هیچ یک درست نیست.

«پی» در اینجا مرادف با «خلف» و «عقب» عربی و به معنای فرزند و جانشین است. بنابراین «پسندیده‌پی» کسی است که فرزندان صالح و نیک داشته باشد.

ناصر، گذشته از آوردن «مبارک قدم» برای «پسندیده‌پی» چون متعهد است که صورتی

منثور از بوستان به دست دهد، برگردانی ناساز و ناسودمند ارائه کرده است آن سرور بزرگ منش مبارک قدم نامبردار پیوسته به جلب قلوب اعیان و افراد رعیت همت می‌گماشت و شبانروز شکرانه ایزد به جا می‌آورد» که دریافت ارزشهای آن کار هر کس نیست (بوستان شرح محمد علی ناصح. انتشارات نوریانی ۱۳۵۴ ص ۱۶۶)

از وجوه نادرستی «مبارک قدم» این است که نه سخن از طفلی نوزاد یا مسافری دیر پیوند است و نه می‌توان فرض کرد که سعدی پیشاپیش مقدم و جلوس ولیعهد را بر تخت حکمرانی «مبارک» خواسته باشد زیرا چنین آرزویی در حیات پدرش ابوبکر، جز آرزوی مرگ شاه نیست.

لفظ «کودک» را هم، چنان که دکتر یوسفی به درستی اشاره کرده است، باید به معنای «نوجوان - جوان» گرفت که با وضعیت ولیعهد «سعد ابوبکر» تناسب دارد. گذشته از مثالی که دکتر یوسفی در معنی جوان به دست می‌دهد، در بیهقی هم می‌خوانیم «چند نکته دیگر بود سخت دانستی که آن به روزگار کودکی، چون یال برکشید (مسعود) و پدر او را ولیعهد کرد واقع شده بود.» (تاریخ بیهقی - نصیح سعید نفیسی جلد ۱ ص ۴۲۱)

آخرین و مهمترین مشکل دانشمندان ما در ضبط و ربط این ابیات واژه «بود» بوده است در «پسندیده پی بود و فرخنده خوی». این واژه غلط که در همه بوستانها حتی چاپهای انتقادی این اثر زحمت‌افزا بوده و هست، در حقیقت از تحریف «باد» فعل دعائی موجودیت یافته است. نقطه مرکزی بحث ما و واژه کلیدی برای درک و دریافت نیمی از مشکلات مربوط به بیتهای سه گانه هم، همین وقوف بر «باد» و پذیرفتن آن به جای «بود» است.

با نظر بر همراهی ضبطها با بحثهای مربوط به بیت دوم، سخن ما هم در این مورد به انجام می‌رسد.

تأیید: دو نسخه اساس دکتر یوسفی (گ - ه)، پنج نسخه از منابع خطی دکتر یوسفی، خط میرعماد، گراف، امیر خیزی، علی اف: حکایت شنو کودک نامجوی.

ضبط کامل خط میرعماد: نصیحت شنو کودک نامجوی پسندیده رای است و فرخنده خوی، از هر جهت راست و اصیل می‌نماید و بسا که صورت دوم بیت باشد از سوی

سعدی بزرگ. (بوستان خط میرعماد ص ۶۰) و در غرر است و یا نایباً و گمراه کننده؟

## (۹)

بیت ۹۲۷ - بنا بر یوسفی، ناصح، دانش (ایراندوست):

اگر داروئی بایدن سودمند ز سعدی ستان تلخ داروی پند

به پرویزن معرفت بیخته به شهد عبارت برآمیخته

«شهد ظرافت» پذیرفته و جایگزین می شود.

عبارت، به صورت مطلق شیرین نیست، بسا عبارت که تلخ است و تند. پس اضافه «شهد

عبارت» به صورت بیانی، اصلاً درست نیست. از این که بگذریم «برآمیخته به شهد عبارت»

هم نادرست است. فعل برآمیختن، شدنی نیست مگر با وجود و ترکیب دو یا چند چیز مستقل

(با تو برآمیختم آرزوست - ندحی برفاب در دست، شکر در آن ریخته به عرق برآمیخته -

غزلیات. فروغی ص ۳۳۰ - گلستان. فروغی ص ۱۳۵) و «چیز» باید مستقل و قائم به ذات باشد، در

حالی که «عبارت» ظرف است برای معانی و (بنا بر ضبط دکتر یوسفی و دیگران) اشتغال دارد

به «پند» و جزئی از آن است. پس، دیگر نمی تواند «شهد» را تشخیص و استقلال دهد و دو

«چیز» برای برآمیختن حاصل کند.

ظرافت، را در لغت و در واژگان سعدی، به معنی «شیرین بیانی، شوخی لطیف، طنز»

داریم. این ظرافت می تواند بخشی شود از پند و اندرز جدی. پند تلخی را که با چاشنی ظرافت

همراه باشد، می توان به «تلخ داروئی برآمیخته به شهد» تشبیه کرد و بالعکس:

ز سعدی ستان تلخ داروی پند ... - به شهد ظرافت برآمیخته

برهان قاطع و «سخن کوتاه بیانی» را از خود استاد بشنویم:

«... و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول ایشان

از دولت قبول محروم نماند.»

(گلستان فروغی ص ۲۰۷)

تأیید: نسخه اساس دوم یوسفی (ه)، ۶ نسخه خطی از منابع یوسفی، فروغی،

امیرخیزی، علی اف، خط میرعماد: به شهد ظرافت برآمیخته. ■ (ادامه دارد)